

# شهدای روحانی

از نوح و جنات و طوبی و لیل و غیره



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در مقام سردار و شامه و غیره

ناصر کاوه



آنهايي تا آخر خط باما هستند که درد فقر و محروميت و استضعاف را چشیده باشند ... ثروتمندان، هرگز به خاطر تمکن مالی خود نبايد در حکومت حکمرانان و اداره کنندگان کشور اسلامی نفوذ کنند و مال و ثروت خود را بهانه فخر فروشی و مباحثات قرار بدهند" و به فقرا و مستمندان و زحمت کشان، افکار خود را تحمیل کنند.

...رئيس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محروميت و "مظلوميت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده" و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه داران و زمینخواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محروميت، و رنج گرسنگان و پا برهنگان را نمی توانند بفهمند. مجموعه قواعد اسلامی، هنگامی که درکل پیکره اسلام بصورت یک مکتب منسجم ملاحظه شود و همه جانبه پیاده شود، بهترین شکل ممکن خواهد بود، هم مشکل فقر را از میان می برد و هم از فاسد شدن یک عده، به وسیله تصاحب ثروت جلوگیری می کند و در نتیجه، کل جامعه را از فساد حفظ می کند و هم مانع رشد استعدادها و شکوفایی قدرت استکبار و خلاقیت انسانها نمی شود...

کتاب چند واحد خمینی شناسی، ناصر کاوه

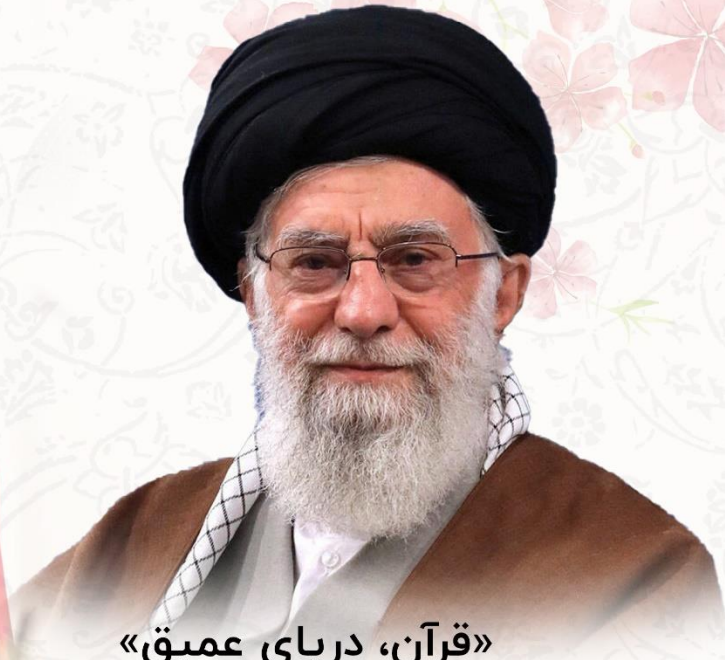
منبع: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۲۶ - ج ۵، ص ۳۸۲

**سید روح الله موسوی خمینی**

زندگی پیر شهادت

یا مذهب است ادرکن

الله



### «قرآن، دریای عمیق»

هر چه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان به آن بیشتر می شود. قرآن مثل یک دریای عمیق است. در سطح، انسان چیزهایی مشاهده می کند، هر چه به اعماق بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه ای مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود. این طور نیست که هر کس یک مقدار در قرآن مطالعه کرد، بگوید من به اعماق آن دست پیدا کردم؛ نه، چیزهایی وجود دارد که متعلق به راسخین در علم است. باید رسوخ در علم پیدا کرد و این به برکت انس طولانی و بلند مدت با قرآن برای انسان پیش می آید و هدایت قرآنی شامل حال انسان می شود...  
(بیانات رهبری در دیدار قاریان قرآن کریم ۸۴/۷/۱۴)

هرچه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان، به آن بیشتر می شود. هر چه به اعماق قرآن بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه تر و مطالب خیره کننده تری در آنجا مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود. (بیانات رهبری در دیدار با دانش آموزان استعدادهای درخشان ۸۲/۴/۲۵)

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

فاندرای  
علی  
سید

زندگیتان بهشت است

الله

امام خامنه ای: ان شاءالله چهره ی میرزا کوچک خان بیشتر در بین مردم و جوانهای ما شناخته شود. ایشان یک واحد مینیاتوری از نظام اسلامی در رشت و همان محدوده خاص خودش به وجود آورد...

آخرین نامه ای که به تاریخ ۵ آبان ۱۳۰۰ شمسی از میرزا کوچک خان به یادگار مانده، جملاتی از آن چنین است: ...با رویه ای که دشمنان مان در پیش گرفته اند. شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظم نموده است. افسوس می خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته اند. البته بعد از محو ما خواهند فهمید، که بوده ایم و چه خواسته ایم و چه کرده ایم... امروز دشمنان مان ما را دزد و غارتگر خطاب می کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برنداشته ایم. ما این اتهامات را می شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم...



کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه  
برشی از زندگی میرزا کوچک خان جنگلی

جنگلی  
کوچک خان  
میرزا

شهید

زندگی بهشتی

یا مهدی است ادرکن

الله



شیخ فضل الله و همراهان که عنوان "مشروع خواه" بر خود نهادند با انتشار رساله‌ها و لوایحی خواستار اعمال برخی اصلاحات در متن متمم و افزودن لفظ مشروع بعد از مشروطه بودند. از سخنان اوست که: «ایها الناس من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم. بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم. زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ‌یک همراه نبودند. و همه را با اقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم. تغییر در مقصد، و تجدیدی در رأی من به هم نرسیده است. صریحاً می‌گویم همه بشنوید، و به غائبین هم برسانید، که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آنرا می‌خواهند. به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد... و برخلاف قرآن، و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی می‌خواهم. پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم... اختلاف میان ما، و لامذهب‌ها است، که منکر اسلامیت، و دشمن دین حنیف هستند. چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبیعیه فرنگی مشرب. وی پس از نخستین جشن سالگرد مشروطیت اعلامیه‌ای منتشر کرد و به شعارها و راه و رسم آزادی خواهان شدیداً اعتراض کرد و گفت: آن بازار شام، آن شیپور سلام، آن آتش‌بازی‌ها، آن ورود سفرا، آن عادیات خارجه، آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتیبه‌های زنده باد، و زنده باد مساوات و برابری و برادری، می‌خواستید یکی را هم بنویسید:

«زنده باد شریعت»، «زنده باد قرآن»، «زنده باد اسلام.»

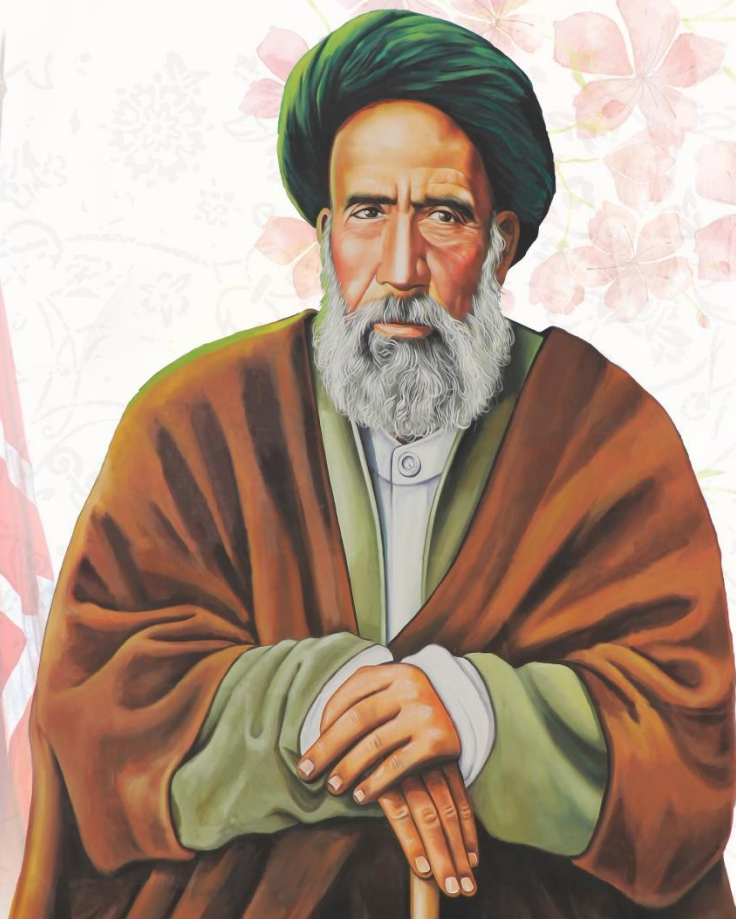
کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

منبع: ویکی شیعه

**شهید شیخ فضل الله نوری**

زندگی به سبک شهدا

الله



بعد از کودتای ساختگی سیدضیاء که مدرّس و عدّه‌ای از رجال سیاسی را تبعید کردند، رضاخان اعلامیه‌ای صادر کرد تحت عنوان «حکم می‌کنم» و در ذیل آن، مردم تهران را تهدید کرده بود که چنین و چنان خواهم کرد. ماهم خدمت مدرّس رفتیم و گفتیم: آقا! تکلیف چیست؟ فقط یک کلمه فرمود: ... می‌خورد. ماهم عدّه‌ای را جمع کردیم، شب دیگر زیر تمام اعلامیه‌ها با خط درشت نوشتیم «... می‌خوری» فردا ناچار شد تمام اعلامیه‌های خود را جمع کند! ... در موردی که مدرّس نسبت به فرمانفرما انتقاد کرده و ایراد گرفته بود، فرمانفرما به وسیله یکی از دوستان مدرّس که با او نزدیک بوده، به مدرّس پیغام می‌دهد: خواهش می‌کنم حضرت آیت‌الله اینقدر پا روی دُم من نگذارند. مدرّس جواب می‌دهد: به فرمانفرما بگویید: حدود دُم حضرت والا باید معلوم شود زیرا من هر جا پا می‌گذارم دُم حضرت والا است... روزی، وثوق‌الدوله پس از تعظیم قرارداد معروف خود با انگلیس به خانه‌ی مدرّس آمد و گفت: آقا! شنیده‌ام شما با قرارداد تنظیمی بین ما و دولت انگلیس مخالف کرده‌اید. مدرّس بلی، وثوق‌الدوله: آیا قرارداد را خوانده‌اید؟ مدرّس: نه. وثوق‌الدوله: پس به چه دلیل مخالفید؟ مدرّس: قسمتی از آن قرارداد را برای من خوانده‌اند. جمله‌ی اوّلش که نوشته بودید دولت "انگلیس استقلال ما را به رسمیت شناخته است" ... انگلیس کیست که استقلال ما را به رسمیت بشناسد؟ آقای وثوق! چرا شما اینقدر ضعیف هستید؟ وثوق‌الدوله: آقا! به ما پول هم داده‌اند. مدرّس: آقای وثوق اشتباه کردید، ایران را ارزان فروختید...

کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه  
برگرفته از کتاب حاضر جوابی‌های شهید مدرس

شهید سید حسن مدرس

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

مقام معظم رهبری در یکی از فرمایشات خود در مورد "شهید نواب صفوی" اشاره دارند که: "من شاید پانزده یا شانزده سالم بود که "نواب" به مشهد آمد، ایشان برای من خیلی جاذبه داشت و به کلی مرا مجذوب کرد. از بس پرشور و با اخلاص، پراز صدق و صفا و ضمنا شجاع و صریح و گویا بود... به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی، از زمان آمدن مرحوم نواب که بعدها با شهادتش غوغایی در دل جوانان بوجود آورد، علاقه مند شدم" ... شهید نواب: مرجعیت باید بیدار، آگاه و شجاع باشد و به وظایف ذاتی خود به موقع عمل نماید!... اگر با کاشتن گندم بر پشت بام خانه ها، می توانی رفع احتیاج از بیگانه کنی، بهتر است بر این کار اقدام کنی، تا اینکه دست گدایی بسوی دشمنان اسلام دراز کنی... خواب امام حسین (ع) رو دیدم؛ حضرت بازوبندی روی دست راستم بستند که روی بازوبند نوشته شده بود: (فدائیان اسلام)... به همین دلیل اسم گروهمون شد فدائیان اسلام...

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه  
خاطراتی از رهبر فدائیان اسلام،  
شهید سید مجتبی نواب صفوی

نواب صفوی  
محبی  
سینه  
شهید

زندگی به سبک شهید

شهید سید مصطفی خمینی فرزند امام  
 خمینی (ره) در سال ۱۳۰۹ در قم متولد  
 شد. ایشان دارای استعداد فراوانی بود؛  
 بطوریکه، در همان سنین جوانی بدرجه  
 اجتهاد نائل شد. سیدمصطفی خمینی  
 از سال ۱۳۴۱ که نهضت، امام خمینی  
 آغاز شد، همواره در کنار امام و بیار و همراه  
 و مشاور حضرت امام بود. ایشان پس  
 از جریان ۱۵ خرداد و نیز باردیگر پس از  
 تبعید حضرت امام، به علت اقدامات  
 اعتراض آمیز خود بر علیه شاه توسط  
 ساواک دستگیر شد و در نهایت نیز در  
 ۱۳ دی ۱۳۴۳ مأموران رژیم، به خانه او  
 حمله کرده و ایشان را نیز به ترکیه تبعید  
 کردند... ایشان پس از ورود به نجف در  
 کنار برنامه‌های درسی و علمی، مبارزه را  
 در کنار حضرت امام ادامه دادند. در سال  
 ۴۸ به دنبال یک سلسله فعالیت علیه  
 رژیم بعثی عراق، دستگیر و به بغداد  
 منتقل شدند. سرانجام در نیمه شب اول  
 آبان ۵۰، آیت‌الله سیدمصطفی خمینی  
 به شکل مرموزانه‌ای به شهادت رسید.  
 شهادت ایشان، نهضت اسلامی ایران  
 را جان تازه‌ای بخشید و به شکل انقلابی  
 فراگیر درآمد که پس از ۱۵ ماه منجر به  
 سقوط رژیم پهلوی شد. شاید به همین  
 جهت بود که حضرت امام خمینی (ره)،  
 شهادت ایشان را از الطاف خفیه الهی  
 دانستند...



کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

**شهید سید**  
**مصطفی خمینی**

زندگی بهشت



الله

زجر ما این است که ما را حبس کردند یا زندان بردند؟ یا زجر این است که پای بعضی از علماء را اره کردند. آقا! توی روغن سوزاندند زجر ما این است که علمای ما در حبس هستند. این جمله ای است که امام خمینی درباره شهید آیت الله حسین غفاری فرمود. شهیدی که در دوران زندان، سخت ترین شکنجه ها را تحمل کرد و حاضر نشد حتی بر روی کاغذ و در کلام علیه امام و انقلاب سخنی بر زبان براند. به گواهی اسناد ساواک با وحشیانه ترین شکنجه ها (که سوراخ کردن استخوانهای سر با مته های برقی و اره کردن پاها و در داخل روغن داغ انداختن) می خواستند آن شهید را از راه و مسیری که شجاع با تنی پاره پاره جمله معروف و تاثیر گذار خود را با صدای بلند فریاد زد و در کاغذ اعترافات نوشت:

"دشمن خمینی کافر است و من فکر می کنم تنها کسی که می تواند ایران را نجات دهد آیت الله امام خمینی و ولایت فقیه است."

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوه  
برشی از زندگی شهید آیت الله غفاری

حسین غفاری  
آیت الله  
شکیر

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

بارها می‌دیدم که آیت الله سعیدی توی صف‌های طولانی نان ایستاده تا برای فقرا نان و آذوقه تهیه کند... در همسایگی آیت الله سعیدی بنده خدایی زندگی می‌کرد که وضع خوبی نداشت، او می‌گفت: محل سکونت ما طبقه‌ی سوم بود. یک روز صدای نفس نفس زدن یکی را شنیدم که از پله‌ها بالا می‌آمد. وقتی نگاه کردم، دیدم آیت الله سعیدی یک گونی ذغال به دوش گرفته و برای ما آورده است... ساواک چندین مرتبه پدرم را دستگیر کرد. برای آنها مشخص شده بود که او فدایی امام است. یک دفعه در زندان درباره امام گفته بود که "اگر مرا بکشید و خون مرا بر زمین بریزید، در هر قطره از خون من نام خمینی را خواهید یافت"... وقتی ایشان را تهدید می‌کردند که اگر این مواضع را داشته باشی، شما را می‌کشیم، پاسخ می‌داد اگر مرا بکشید، تازه از جدم تاسی و الگو گرفته‌ام...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه  
خاطره‌ای از زندگی روحانی شهید  
آیت الله، سیدمحمد رضا سعیدی

حیدری  
محمد رضا  
سعیدی

زندگی به سبک شهدا

امت مسلمان سعی کنند اندرزگو را بهتر بشناسند. "شهید سیّدعلی اندرزگو" چریک مبارز مسلمان، فرزند علی بود، همانم علی بود، همراه و همگام علی هم بود... من لازم می‌دانم به امت مسلمان سفارش بکنم سعی کنید این چهره‌های عزیز و ناشناخته را بهتر بشناسید. این مرد مسلمان مبارز در طول چهارده سال که مشغول مبارزه بود، چهارده سال زندگی مخفی با نهایت شدّت، دستگاه جهنّی ساواک شاه بدبخت را آنچنان حیران و سرگشته کرده بود که کارش معجزه آسا می‌نمود. برای خدا مبارزه کرد، برای خدا از پیوستن به گروه‌های مدّعی سر باز زد، برای خدا خطر ساواک و خطر بعضی از گروه‌هایی که مایل بودند او را به طرف خود جذب کنند و حاضر نمی‌شد به آن‌ها جذب بشود، این خطرها را برای خدا تحمل کرد و برای خدا هم شهید شد... گزیده‌ای از خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران ۱۰/۰۵/۵۹



کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

اندرزگو  
 علی  
 شهید

زندگی بی‌شهادت



## «شریف قنوتی اولین روحانی شهید، دفاع مقدس؟»

او نخستین روحانی مجروح و اسیر جنگ تحمیلی، نخستین روحانی شهید دفاع مقدس، نخستین نماینده امام خمینی(ره) که در جنگ به شهادت رسید، نخستین فرمانده شهید جنگ های چریکی و پارتیزانی، تشکیل دهنده گروه های مسلح به امر امام خمینی در سال ۱۳۴۲، نخستین برگزار کننده تظاهرات در شهرستان بروجرد بود، تا جایی که به عنوان رهبر انقلاب بروجرد معرفی شد. او اولین تشکیل دهنده ستاد پشتیبانی از جبهه های جنگ و حمایت از جنگ زدگان در بروجرد، نخستین ارسال کننده محموله های تدارکاتی از بروجرد به مناطق جنگی به ویژه خرمشهر بود... او اولین گروه اعزامی از بروجرد به خرمشهر جهت دفاع از شهر و نخستین گروه مدافع در خرمشهر به نام «لشکر الله اکبر» که همراه برادران ارتشی و سپاهی به مدت ۳۵ روز مقاومت کردند، را سازماندهی کرد... هرچند من در کربلا نبودم که ببینم کوفیان با امام حسین(ع) و یارانش چه کردند ولی در کربلای خونین شهر بودم و دیدیم که بعضی ها بایکی از اصحابش چه کردند. شیخ شریف، در اسارت از زبانش استفاده کرد. او با اینکه مجروح بود، آنها را می زدند و روی زمین می کشیدند. شیخ به زمین می افتاد ولی دوباره برمی خاست. آخرین بار سر پای ایستاد و در همان وضعیت با صدای بلند به زبان عربی فصیح فرمود: «الیوم خمینی حسین(ع) و صدام یزیدو... امروز خمینی، همانند حسین زمان و صدام یزید زمان است. از زیر پرچم یزید بیرون بروید و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیرید.» این کلام شیخ لرزه بر اندام دشمن افکند. و بعضی ها شیخ را ابتدا مثله و سپس او را به شهادت رساندند... راوی: رضا آلبوغش  
کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

**شهید محمد حسن شریف قنوتی**

زندگی بهشت



حسین بن علی (ع) یک روح بزرگ و یک روح مقدس است . می گوید وقتی که روح بزرگ شد جسم و تن چاره ای ندارد جز آنکه به دنبال روح بیاید، به زحمت بیفتد و ناراحت شود. اما روح کوچک بدنبال خواهش های تن می رود، هرچه را که تن فرمان بدهد اطاعت می کند. روح کوچک به دنبال لقمه برای بدن می رود اگر چه از راه دریوزگی و تملق و چاپلوسی باشد. روح کوچک دنبال پست و مقام می رود و لو با گرو گذاشتن ناموس باشد. روح کوچک تن به هر ذلت و بدبختی می دهد برای اینکه می خواهد در خانه اش فرش یا مبل داشته باشد، آسایش داشته باشد، خواب راحت داشته باشد. اما روح بزرگ به تن نان جو می خوراند، بعد هم بلندش می کند و می گوید شب زنده داری کن ... روح بزرگ وقتی که کوچکترین کوتاهی در وظیفه خودش می بیند، به تن می گوید این سر را توی این تنور ببرت احرارت آن را احساس کنی و دیگر درکار یتیمان و بیوه زنان کوتاهی نکنی! روح بزرگ آرزو می کند که در راه هدفهای الهی و هدفهای بزرگ خودش کشته شود؛ فرقتش شکافته می شود، خدا را شکر می کند. روح وقتی که بزرگ شد، خواه ناخواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شود. آن تنی که در زیر سم اسبها لگدمال می شود، جریمه یک روحیه بزرگ را می دهد، جریمه یک حماسه را می دهد، جریمه حق پرستی را می دهد. جریمه روح شهید را میدهد. شهید مطهری، کتاب حماسه حسینی، کتاب شهدا و اهل بیت، ناصرگاو

**شهید مرتضی مطهری**

زندگی بهشت است



دکتر مفتح در حالیکه استادی بزرگ در قم بودند، پا به عرصه دانشگاه گذاشته و تا درجه دکترا ادامه تحصیل دادند. ایشان ایجاد وحدت میان این دو قشر مهم جامعه را وجهه همت خود قرار داد... سخنرانی‌های مفتح در شهرهای مختلف در روشن ساختن نهضت اسلامی و افشای چهره رژیم پهلوی بسیار مؤثر بود که با "آگاهی ساواک" این جلسات تعطیل و ایشان دستگیر و مورد آزار و اذیت ساواک قرار گرفت. او از آموزش و پرورش اخراج و در سال ۱۳۴۷، به نواحی بدآب و هوای جنوبی ایران تبعید کنند و بعد از سپری شدن مدت تبعید نیز از ورود ایشان به قم جلوگیری به عمل آمد و ایشان با اقامت در تهران به تدریس از دانشکده الهیات مشغول شد. به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان امامت جماعت مسجد دانشگاه را عهده‌دار شد. شهید مفتح همچنین در حسینیه ارشاد نیز به فعالیت‌های تبلیغی و علمی می‌پرداخت و پس از تعطیلی این حسینیه بوسیله ساواک، ایشان با قبول امامت مسجد جاوید، هسته دیگری از دانشجویان و روشنفکران را به دور خود جمع نمود. در آذر ۱۳۵۳ مسجد جاوید مورد هجوم ساواک قرار گرفت و شهید مفتح نیز زندانی شد. یاد نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ که در قیطریه تهران و با استقبال بی نظیر مردم تهران به امامت شهید مفتح انجام شد در تاریخ انقلاب همیشه می‌درخشد. در خطبه‌های این نماز، شهید مفتح برای اولین بار نام امام خمینی را آشکارا بر زبان جاری و رهبری امام را مورد تأکید قرار داد شهید مفتح با تشکیل شورای انقلاب از سوی امام به عضویت این شورا درآمد. این شهید بزرگوار در روز ۲۷ آذر ۱۳۵۸، در دانشکده الهیات، توسط گروهک فرقان هدف گلوله قرار گرفت و به فیض عظیم شهادت نائل آمد... کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

دکتر محمد مفتح  
آیت الله

شهید

زندگیا بیست و شهادت

«ما شیفتگان خدمتیم، نه تشنگان قدرت»  
 بهشتی در دوران نسبتاً کوتاه میان پیروزی  
 انقلاب اسلامی تا زمان شهادت، با اندیشه و  
 تلاش بی‌وقفه درصدد تنظیم و تدوین پشتوانه  
 نظری و قانونی برای نظام جمهوری اسلامی ایران  
 و نیز تشکیل و تأسیس ارکان اصلی حکومت  
 اسلامی بود. او معروف‌ترین چهره معتقدو مدافع  
 اندیشه‌های امام خمینی بود. بهشتی در جذب  
 نیروهای جوان به فعالیت‌های سیاسی و  
 اجتماعی و تشویق آنان به سازندگی کشور  
 توانایی قابل ملاحظه‌ای داشت و از این راه به  
 کادرسازی برای جمهوری اسلامی می‌پرداخت.  
 جهاد سازندگی و نهادهای مشابه آن، به همین  
 جهت، از پشتیبانی و مدیریت وی بهره‌مند  
 بودند. بهشتی در کنار آگاهی از معارف اسلامی،  
 با وجوهی از اندیشه‌های غربی نیز آشنایی  
 داشت و سخنوری توانا و نویسنده‌ای خوش قلم  
 بود. او صاحب چهره‌ای جذاب و قامتی بلند و  
 حسن خلقی آمیخته با رأفت و مهربانی و  
 دارای سعه صدر و انصاف و برخوردار از صبر  
 و متانت روحیه‌ای با نشاط و امیدوار بود.

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
 خاطره ای از زندگی سیدالشهدای انقلاب اسلامی،  
 شهید دکتر بهشتی رئیس قوه قضائیه

محمد بهشتی  
 شهید

زندگی به سبک شهدا



شهید آیت الله علی قدوسی ، در ۳۶ سالگی در سال ۱۳۴۱ به درجه اجتهاد رسید و در برهه‌های مهم تاریخی مثل "جریان ملی شدن صنعت نفت"، "نهضت فدائیان اسلام و ضدیت با حزب توده ، رد پایی از خود به جا گذاشته است." راه اندازی و مدیریت مدرسه معروف حقانی و مکتب توحید (برای دروس علمیه خواهران) نیز از جمله فعالیت‌های ایشان قبل از پیروزی انقلاب است ... ایشان بعد از پیروزی انقلاب برای ختم غائله بی‌نظمی دادگاه‌ها، طی حکمی از سوی امام خمینی (ره) شهید قدوسی به سمت دادستانی کل کشور منصوب شد. از اصلی‌ترین فعالیت‌های شهید پس از انتصاب به سمت دادستانی کل کشور، مبارزه با گروهک‌های مسلح منافقین و ضدانقلاب بود. او به همراه شهیدان آیت‌الله دکتربهشتی و لاجوردی توانست اقدامات موثری در سرکوبی جریان‌ات ایجاد شده از "سوی منافقین و ضد انقلاب" انجام دهد. سرانجام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۰ پس از آخرین اخطار شهید قدوسی به منافقین مبنی بر تحویل سلاح به دولت و ممانعت آن‌ها، اقدام نظامی برای خلع سلاح منافقین صورت گرفت... طی این اقدام گروهک منافقین تصمیم به جنگ مسلحانه گرفتند. پس از رسیدگی شهید قدوسی به پرونده جنازه‌سازی کشمیری در جریان انفجار دفتر نخست‌وزیری توسط منافقین و برخورد با محمد فخارزاده کرمانی، از اعضای نفوذی این گروهک، دستور انفجار دفتر دادستانی و به شهادت رساندن آیت‌الله قدوسی از سوی منافقین صادر شد. در این عملیات محمد فخارزاده با کار گذاشتن بمبی در سقف کاذب کتابخانه‌ای که در زیراتاق دادستانی واقع شده بود، در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ آیت‌الله قدوسی را به شهادت رساند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

**شهید**

**علی قدوسی**

زندگی بهشتی شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

کتابخانه آیت‌الله قدوسی

بایگ دیجیتال آیت‌الله قدوسی



ایشان انسانی فروتن و متواضع بودند. اما در عین حال، به هنگام کار بسیار قاطع بود. ظاهری بسیار نرم و ملایم داشت، اما باطنش بسیار پر صلابت بود... حالت تواضع و فروتنی ایشان از دین باوری سرچشمه می‌گرفت. وقتی با استدلال و تحلیل به حقیقتی می‌رسید، نمی‌شد به راحتی نظرش را عوض کرد. مگر آن که کسی با استدلال و تحلیل بر نظرات وی خدشه وارد می‌ساخت، در آن صورت سخن حق را با فروتنی می‌پذیرفت. از ابعاد مهم زندگی ایشان عشق شدید به ولایت بود. ایشان از شاگردان امام خمینی بود و همواره به عنوان یکی از بازوهای قوی ولایت فقیه به شمار می‌رفت... شهید باهنر می‌گفت: هر زمان مشکلات به ما هجوم می‌آورد، با رسیدن به خدمت امام، امید و نیرویی تازه می‌گیریم و مشکلات حل می‌شود. این حاکی از اطمینان و علاقه او به خط رهبری و ولایت فقیه بود...

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصرکاوه  
برشی از زندگی نخست وزیر شهید، محمد جواد باهنر

باهنر  
محمد جواد  
شهید

زندگی پیر شهید

الله



...فعالیت‌های سیاسی وی از سال ۱۳۲۶ش و به دنبال آشنایی با جمعیت فدائیان اسلام، نواب صفوی و آیت الله کاشانی آغاز شد. در واقعه ملی شدن صنعت نفت همکاری نزدیکی با آیت الله کاشانی داشت. در تبریز سخنرانی تندى کرد و ماموران حکومت پهلوی به او حمله کردند و مجروح شد. اولین بار در هجده سالگی بازداشت شد. در جریان انتقال جنازه رضاخان به قم، همراه با فدائیان اسلام تظاهرات کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ش در بجنورد علیه کنسرسیوم نفت و شخص شاه سخنرانی کرد و بعد از آن دستگیر و به مشهد تبعید شد. پس از اعلام تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قیام پانزده خرداد شدیدتر شد و بارها به زندان افتاد. در بیشتر راهپیمایی‌های قبل از انقلاب نقش هدایت کننده برعهده داشت. او در سال ۱۳۵۱ش بار دیگر دستگیر و روانه زندان شد. فضل الله محلاتی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از اعضای فعال کمیته استقبال از امام خمینی بود...  
وی اولین بار خبر پیروزی انقلاب اسلامی را از رادیو سراسری ایران اعلام کرد. فضل الله محلاتی یک اسفند ۱۳۶۴ به همراه چندتن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مسؤولین دولتی، قضات، نیروهای عالی رتبه ارتش ایران، و تعدادی از روحانیون به هواپیمای اف ۲۷ فرندشپپ عازم جبهه‌های جنگ بودند که هواپیمای آنها با کمک اطلاعاتی عوامل داخلی، مورد حمله دو فروند جنگنده عراقی قرار گرفت و در نزدیکی اهواز سقوط کرد و همه سرنشینان آن که نزدیک به ۵۰ نفر از مسؤولین بودند به شهادت رسیدند. بدن وی در قم حرم حضرت معصومه دفن شد. روز شهادت وی در تقویم رسمی ایران با نام «روحانیت و دفاع مقدس» نامگذاری شده است...

کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

فضل الله محلاتی

شهید

زندگى پيشه شهادت

تلفن بخش: ۰۹۱۲۴۰۸۴۲

قصه ترور شهید هاشمی نژاد از درون سازمان منافقین طرح ریزی شده بود... هاشمی نژاد، به یاد رؤیای چند روز پیش خود افتاد: «با نزدیک شدن شعله های آتش به امام خمینی، تلاش سید برای خاموشی آتش فایده نبخشید. تمام لباسهای امام سوخت، اما جان امام سالم ماند.» او خطاب به برادرش با تعبیری عاشقانه گفت: «همه یاران امام که چون لباس وجود امام عزیز همچنان می تابند.» همچنین شهید بهشتی در رؤیایی صادق به دیدار مرحوم واعظ طبسی آمد و هاشمی نژاد را به ملاقات خصوصی دعوت کرد: «شهید مظلوم وارد مشهد شد و در صحن امام نشست با آقای هاشمی نژاد خیلی گرم و خصوصی مشغول صحبت گردید. وقتی آقای طبسی وارد شد تا با این دو به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید مظلوم بهشتی با همان حالت نواضع و فروتنی و چهره باش جلو آمد و گفت: شما فعلاً تشریف داشته باشید. با شما کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم.»

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه  
برشی از زندگی، شهید هاشمی نژاد

# نژاد هاشمی شهید

زندگی به سبک شهدا

یا مهدی است ادرکن

کتاب زندگی به سبک شهدا

شهادت قاضی، به دلیل تسلطی که به زبان عربی داشت، مقالاتی به زبان عربی برای مجلات کشورهای عربی نیز می نگاشت. مقالات زیادی از ایشان در مجلات مصر چاپ شده است، مطالعات تبلیغاتی ایشان به تصریح دوستان و آشنایان کم نظیر و اطلاعات ادبی ایشان بسیار وسیع بود...

شهادت قاضی همیشه سدّ مستحکمی در مقابل خطوط انحرافی در جریانات ضد انقلابی بود و از اوایل پیروزی انقلاب علیه جریانات منحرف و وابسته، نظیر "خلق مسلمان" افشاگریهای لازم را می نمود و منحرفان با وجود ایشان، قدرت و جرأت ابراز وجود پیدا نمی کردند. ایشان از طرف امام به سمت امام جمعه تبریز منصوب شدند و اولین نماز جمعه را در این شهر بزرگ برپا کردند... آیت الله قاضی طباطبایی، بعد از ادای فریضه نماز مغرب و عشاء و در حال مراجعت از مسجد به منزل، مورد هجوم عوامل سرسپرده استکبار تحت نام گروه "فرقان" قرار گرفت و شربت شهادت را نوشید...

زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
خاطره ای از اولین شهید محراب،  
آیت الله آیت الله سید محمود قاضی طباطبایی،  
اولین امام جمعه شهید تبریز

طباطبایی

قاضی

سید محمود  
شهید

زندگی به سبک شهدا

شهید محراب از آغاز دفاع مقدس تا روز شهادت همواره مسئله جنگ تحمیلی و بسیج مردم به منظور کمک به جبهه‌ها و حضور پرشور رزمندگان در جبهه‌های غرب و جنوب را در راس مسایل کشور می‌دانست و در این راه لحظه‌ای آرام نبود و به طور مرتب و مستمر در جبهه‌ها حضور می‌یافت...

آیت‌الله عطاء الله اشرفی اصفهانی در سن ۸۰ سالگی در مسجد جامع کرمانشاه و در سنگر نماز جمعه به دست منافقی کوردل در حالیکه نارنجکی در کمر خود تعبیه کرده بود با حمله به این روحانی مجاهد و انفجار آن این اسوه جهاد و مبارزه را به شهادت رسانید...

حضرت امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت شهادت این بزرگوار صادر کردند، فرمودند: "شهید اشرفی اصفهانی از شخصیت های والا مقامی بود که اینجانب بیش از ۶۰ سال بود که این بزرگوار را می‌شناختم."

زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
خاطره ای از شهید محراب، آیت الله عطاءالله اشرفی اصفهانی،  
امام جمعه شهید کرمانشاه

اصفهانی  
اشرفی

عطاء الله  
سکینه

زندگی به سبک شهدا

در طول یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب و تا موقع شهادتش، آیت الله صدوقی محوری بود برای بیشتر فعالیت های نه فقط یزد بلکه سراسر کشور و این بخاطر این بود که ایشان شخصیت عینی روحانی محترم و معتبری بود...

بخشی از پیام حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت شهادت آیت الله صدوقی:

انالله وانا الیه راجعون

طبع یک انقلاب فداکاری است. لازمه یک انقلاب شهادت و مهیا بودن برای شهادت است. صدوقی عزیز رضوان الله علیه شهید بزرگی که در تمام صحنه های انقلاب حضور داشت و یار و مددکار گرفتاران و مستمندان بود و وقت عزیزش صرف در راه پیروزی اسلام و رفع مشکلات انقلاب می شد و برای خدمت به خلق و انقلاب سر از پا نمی شناخت. اینجانب دوستی عزیز که بیش از ۳۰ سال با او آشنا و روحیات عظیمش را از نزدیک درک کردم از دست دادم و اسلام خدمتگزاری متعهد و ایران فقیهی فداکار و استان یزد سرپرستی دانشمند را از دست داد و در ازاء آن به هدف نهائی که آمال این شهیدان است نزدیک شد. من به پیشگاه مقدس بقیه الله الاعظم روحی فداه و ملت عزیز و اسلام عزیزتر تبریک و تسلیت عرض می کنم...

زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
خاطره ای از شهید محراب، آیت الله محمد صدوقی،  
امام جمعه شهید یزد

صدوقی  
محمد  
سکینه

زندگی به سبک شهدا

شهادت قاضی، به دلیل تسلطی که به زبان عربی داشت، مقالاتی به زبان عربی برای مجلات کشورهای عربی نیز می نگاشت. مقالات زیادی از ایشان در مجلات مصر چاپ شده است، مطالعات تبلیغاتی ایشان به تصریح دوستان و آشنایان کم نظیر و اطلاعات ادبی ایشان بسیار وسیع بود...

شهادت قاضی همیشه سدّ مستحکمی در مقابل خطوط انحرافی در جریانات ضد انقلابی بود و از اوایل پیروزی انقلاب علیه جریانات منحرف و وابسته، نظیر "خلق مسلمان" افشاگریهای لازم را می نمود و منحرفان با وجود ایشان، قدرت و جرأت ابراز وجود پیدا نمی کردند. ایشان از طرف امام به سمت امام جمعه تبریز منصوب شدند و اولین نماز جمعه را در این شهر بزرگ برپا کردند... آیت الله قاضی طباطبایی، بعد از ادای فریضه نماز مغرب و عشاء و در حال مراجعت از مسجد به منزل، مورد هجوم عوامل سرسپرده استکبار تحت نام گروه "فرقان" قرار گرفت و شربت شهادت را نوشید...

زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
خاطره ای از اولین شهید محراب،  
آیت الله آیت الله سید محمود قاضی طباطبایی،  
اولین امام جمعه شهید تبریز

طباطبایی

قاضی

سید محمود  
شهید

زندگی به سبک شهدا

شهادت آیت الله مدنی در نطقی در جمع خبرنگاران  
ملت در سال های اول انقلاب با اشاره به  
ماجرای یوسف و زلیخا در قرآن حکیم به آن  
قسمت داستان اشاره کرد که وقتی زلیخا از  
عیب گیری زنان مصر با خبر شد آنان را به  
ضیافتی دعوت کرد و به دست آنان وارد و  
ترنجی داد و در میان مهمانی به یوسف دستور  
داد که وارد ضیافت شود... آمدن یوسف همان  
و بریده شدن دست زنانی که ملامت گر زلیخا  
بودند همان!...

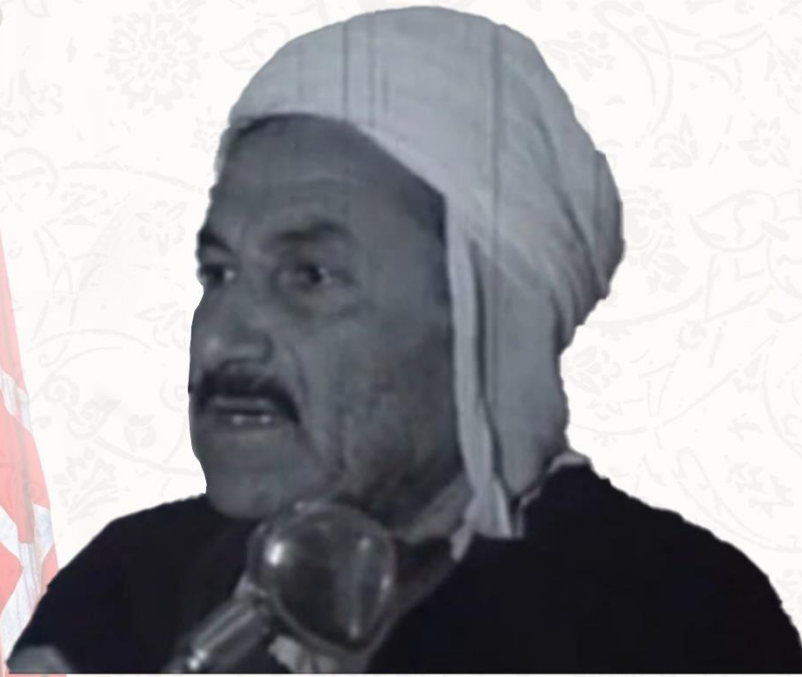
سپس آیت الله مدنی با گریه دردناک پشت  
تربییون ادامه دادند: "آقایان! نکنند در محشر و  
قیامت، محمدرضا (پهلوی) جلوی ما را بگیرد و  
بگوید دیدید شما هم وقتی به دست تان ترنج  
دادند دست تان را بریدید و مثل من کاخ نشین  
و طاغوتی شدید!..."

زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه  
خاطره ای از شهید محراب،  
آیت الله سید اسدالله مدنی امام جمعه شهید تبریز

مدنی  
اسدالله  
سید  
شهید

زندگی به سبک شهدا





## ترور روحانیون کُرد

مورد دیگری از جنایات گروهک‌ها علیه اهالی کردستان، ترور عبدالکریم شهریکندی در مهاباد بود. روحانی مبارز مصطفی‌پور که از جمله روحانیون سرشناس کردستان محسوب می‌شد؛ مصطفی‌پور آذر، معروف به عبدالکریم شهریکندی بود. این فرد به قدری سرشناس بود که وقتی هیات ویژه حل مسأله کردستان برای مذاکره به مهاباد می‌رفت، با او دیدار می‌کرد. جنگ‌طلبان و تجزیه‌طلبان کومله و دمکرات، این روحانی را در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۶۱، بعد از اینکه نماز ظهرش را در مسجد مولوی شهر مهاباد خواند؛ هنگام خارج شدن از مسجد ترور کردند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه  
منبع: خبرگزاری فارس

## شهید

عبدالکریم شهریکندی

زندگی بهشتی است

یا مهربان است ادرکن

به گزارش فرانس پرس، شستشوی مغزی تکفیری ها و رسانه های پرتعداد ضد شیعیان در مصر و کافر و نجس خواندن آنان، اهالی روستا را به کشتن شیعیان ترغیب کرد. آنها ابتدا با کوکتل مولوتف و سپی بایتک و کلنگ های بزرگی بخشی از دیوار منزل را خراب کردند و شیعیان حاضر در منزل را که برای میلاد امام زمان (عج) گردهم آمده بودن را خارج کردند و شروع به کتک زدن آنها در میدان روستا کردند و آنقدر آنها را زدند تا کشته شدند و بعد از کشته شدن هم پیکرهای شهدا بر روی زمین کشیدند. در این حادثه ی درد آور، شیخ حسن شحاته و برادرش و جمعی دیگر به شهادت رسیدند و تعداد نامشخصی از شیعیان هم، زخمی شدند... گفتنی است که شهید شیخ حسن شحاته از رهبران اصلی شیعیان مصر محسوب می شده است که در خانواده ای از اهل سنت متولد شد. خود شهید شحاته در یک سخنرانی، دلیل حقیقی دستگیری اش را تنها اعلام ولایت امیرالمؤمنین(ع) و برائت از دشمنان اهل بیت و شیعه بودنش اعلام کرده بود...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

سجده  
حسن  
سخن  
سکینه

زندگی بهشتی

اولین دیدار ما در لبنان بود. بعد از اینکه ایشان به فرماندهی نیروی قدس منصوب شد، آمد لبنان. اینجا در جلسه‌ی معارفه همدیگر را دیدیم. من قبلش حاج قاسم را نمی‌شناختم. یعنی همدیگر را ندیده بودیم. خیلی زود مشخص شد شخصیت حاج قاسم طوری است که یک فرمانده نظامی صرف نیست، بلکه مسائل امنیتی را هم خیلی عمیق و جدی می‌فهمد... درست است که او فرمانده نیروی قدس بود، اما در تهران نمی‌نشست. بلکه به میدان‌های عملیات و خطوط مقدم می‌رفت. وقتی از مکتب حاج قاسم صحبت می‌کنیم معنی‌اش خطرپذیری است. همیشه به دهان مرگ می‌رفت. تأسیس نیروی موشکی مقاومت لبنان کار بسیار پیچیده‌ای بود. نیازمند خلاقیت، اندیشه، دقت و آرامش بود. و این‌ها همه چیزهایی بود که به واسطه‌ی شخصیت حاج قاسم سلیمانی و حاج عماد مغنیه و تهرانی مقدم و... ممکن شد. ما اطلاعات زیادی را از اسرائیلی‌ها پنهان کرده بودیم. من قاطعانه می‌گویم اسرائیلی‌ها در طول جنگ نه توانستند بفهمند من کجا هستم، نه حاج قاسم، نه حاج عماد و نه اتاق‌های عملیات مرکزی... تنها درخواستی که سردار سلیمانی از ما کرد برای عراق بود و آن هم فرستادن ۱۲۰ فرمانده میدانی حزب الله به جنگ با داعش...

کتاب مدافعان حرم، ناصرکاوه سخنان مهم سید حسن نصرالله در مورد نقش سردار سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی فرمانده محور مقاومت و فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران

نصرالله  
سید حسن

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۰۸۴۲

وقتی اسرائیل سال ۱۹۸۲ تا بیروت را اشغال کرد، سیدعباس موسوی، مقاومت اسلامی را تأسیس کرد که این مقاومت تا امروز هم ادامه دارد... بعد از ترور شیخ راغب حرب، سید عباس برای سخنرانی به کنار مزار ایشان می رود. بعد از سخنرانی، به کنار مزار شهید شیخ راغب حرب می رود. دستش را روی قبر او می گذارد و به احمد، پسر شهید شیخ راغب حرب نگاه می کند و می گوید: وصیتی داری که بخواهی برای پدرت برسانی؟... در راه برگشت به بیروت سید عباس همراه همسر و فرزندش با یک موشک که شش هزار درجه گرما داشت، ماشین سید را می زنند که مطمئن باشند، کسی در آن زنده نمی ماند. دو محافظی که کنار سید نشسته بودند، فقط قسمتی از بدنشان می سوزد. اما شهید نمی شوند. چون سید قبلاً به آنها گفته بود: کسی از همراهان من، به سبب من شهید نمی شود... آن دو محافظ، بعدها خوب می شوند و چهلیم شهادت سید را هم می بینند. اما سید عباس موسوی به همراه همسر و فرزندش در ۱۶/۲/۱۹۹۳ به شهادت می رسند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوه



موسوی  
عباس  
سید  
شهید

زندگی بهشتی

الله



" همسرم!... فکر کن چیزی که قصد داری بخری، آیا ارزش دارد که در روز قیامت و روز حساب، از آن باز خواست شود یا نه؟ اگر آنقدر ارزش ندارد، ضرورتی نیست که خودمان را به سختی بیندازیم... ما باید ساده تر از بقیه مردم زندگی کنیم و این هم برای دنیای مان خوب است، و هم برای آخرتمان..."

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه  
بخشی از وصیتنامه شهید آیتالله سید محمد باقر حکیم

حکیم  
محمد باقر  
سید  
شهید

زندگی به سبک شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

به گزارش فرانس پرس، شستشوی مغزی تکفیری ها و رسانه های پرتعداد ضد شیعیان در مصر و کافر و نجس خواندن آنان، اهالی روستا را به کشتن شیعیان ترغیب کرد. آنها ابتدا با کوکتل مولوتف و سپی باپتک و کلنگ های بزرگی بخشی از دیوار منزل را خراب کردند و شیعیان حاضر در منزل را که برای میلاد امام زمان (عج) گردهم آمده بودن را خارج کردند و شروع به کتک زدن آنها در میدان روستا کردند و آنقدر آنها را زدند تا کشته شدند و بعد از کشته شدن هم پیکرهای شهدا بر روی زمین کشیدند. در این حادثه ی درد آور، شیخ حسن شحاته و برادرش و جمعی دیگر به شهادت رسیدند و تعداد نامشخصی از شیعیان هم، زخمی شدند... گفتنی است که شهید شیخ حسن شحاته از رهبران اصلی شیعیان مصر محسوب می شده است که در خانواده ای از اهل سنت متولد شد. خود شهید شحاته در یک سخنرانی، دلیل حقیقی دستگیری اش را تنها اعلام ولایت امیرالمؤمنین(ع) و برائت از دشمنان اهل بیت و شیعه بودنش اعلام کرده بود...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

سجده  
حسن  
سخن  
سکینه

زندگی بهشتی

الله

"از «پاریس» تا «مرصاد»... از مسیحیت تا تشیع... از زندگی در قلب اروپا تا شهادت در جنگ میان ایران اسلامی و همه دنیای کفر... «ژروم امانوئل کورسل» این راه طولانی را در ۷ سال طی کرد... تنها شهید اروپایی دفاع مقدس ژروم ایمانوئل کورسل معروف به کمال کورسل بود که در عملیات مرصاد شهید شد... وقتی از او پرسیدند: چه کسی تو را شیعه کرد؟... در جواب گفت: دعای کمیل امام علی (ع)..."

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه  
برشی از زندگی شهید، ژروم امانوئل (کمال) کورسل

امانوئل کورسل  
شهید

زندگی بهشتی شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۰۸۴۲

کتابخانه دیجیتال

بایگ دیجیتال

خمینی آفریقا، شیخ ابراهیم زکزاکی رهبر  
 شیعیان نیجریه، در جریان حمله ارتش نیجریه  
 به خانه‌اش در ۲۲ آذر ۱۳۹۴، به شدت زخمی و  
 تاکنون نیز تحت نظر است... شیخ زکزاکی در  
 کمتر از ۲۰ سال توانسته ۲۵ میلیون نفر را  
 شیعه کند که ۹۰ درصد آنها مقلد آیت‌الله  
 خامنه‌ای هستند. جرم کمی نیست!... لااقل  
 باید شش فرزندش را شهید می‌کردند که دیگر  
 این راه ادامه پیدا نکند؛ خودش هم شکنجه  
 شده و در آستانه شهادت... یادی کنیم از زنی  
 گرانقدر که هم‌رزم و همسر بزرگ مردی  
 همچون شیخ ابراهیم زکزاکی و مادر شش  
 شهید، ام‌الشهدای نیجریه زینت الدین  
 ابراهیم [زکزاکی]... شیخ هنوز در حبس خانگی  
 است، یکی از چشمانش کور شده و دیگری در  
 حال کور شدن است و با وجود حال وخیم خود  
 و همسرش، هنوز امکان دسترسی به پزشک  
 برای آنها وجود ندارد. زکزاکی نه تلاش برای  
 دستیابی به بمب اتم کرده... نه موشک  
 بالستیک دارد... و نه هیچ مستمسی که  
 بشود به بهانه آن تحریمش کرد... یعنی ازین  
 خذعبلاتی که به ایران می‌بندند، هیچ کدام را  
 ندارد. اما از حق آزادی و زندگی محرومش کرده  
 اند... تنها به این دلیل که او یک مسلمان  
 شیعه است...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه  
 برشی از زندگی شیخ ابراهیم زکزاکی

# زلزلی ابراهیم شیخ

زندگی پست شهادت



وقتی اسرائیل سال ۱۹۸۲ تا بیروت را اشغال کرد، سیدعباس موسوی، مقاومت اسلامی را تأسیس کرد که این مقاومت تا امروز هم ادامه دارد... بعد از ترور شیخ راغب حرب، سید عباس برای سخنرانی به کنار مزار ایشان می رود. بعد از سخنرانی، به کنار مزار شهید شیخ راغب حرب می رود. دستش را روی قبر او می گذارد و به احمد، پسر شهید شیخ راغب حرب نگاه می کند و می گوید: وصیتی داری که بخواهی برای پدرت برسانی؟... در راه برگشت به بیروت سید عباس همراه همسر و فرزندش با یک موشک که شش هزار درجه گرما داشت، ماشین سید را می زنند که مطمئن باشند، کسی در آن زنده نمی ماند. دو محافظی که کنار سید نشسته بودند، فقط قسمتی از بدنشان می سوزد. اما شهید نمی شوند. چون سید قبلاً به آنها گفته بود: کسی از همراهان من، به سبب من شهید نمی شود... آن دو محافظ، بعدها خوب می شوند و چهلیم شهادت سید را هم می بینند. اما سید عباس موسوی به همراه همسر و فرزندش در ۱۶/۲/۱۹۹۳ به شهادت می رسند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصرکاوه



موسوی  
عباس  
سید  
شهید

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

الله

آمنه بنت الهدی صدر پرچمدار حرکت اسلامی بانوان در عراق بود. او هنگام دستگیری برادرش آیت الله صدر سخنرانی عجیبی را ایراد کرد و به برادرش گفت، من برنمی‌گردم. می‌خواهم مانند حضرت زینب (س) که برادرش امام حسین (ع) را همراهی کرد، همراه شما باشیم. هنگامی که ماشین حامل آیت الله صدر حرکت کرد، بنت الهدی با تکبیرهای رعدآسای خود، قلب دشمن را لرزاند. سرانجام این خواهر و برادر توسط رژیم خونخوار عراق دستگیر شدند و شدیدترین شکنجه‌ها بر آنان روا داشته شد. بنت الهدی صدر پس از تحمل رنج فراوان در روز ۲۳ جمادی الاول، یعنی سه روز پس از دستگیری به شهادت رسید. از صدام پرسیدند شما که صدر را کشتی؟... چرا دیگر خواهرش را می‌کشی؟ صدام جواب داده بود من اشتباه یزید را انجام نمی‌دهم و نمی‌گذارم او همچون زینب زنده بماند تا آبروی بنی‌امیه را برد...



کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

صدر  
بنت الهدی  
شهیده

کتاب خاطرات دردناک

بیت‌های برگزیده از کلام

زندگی بهشتی

طلبه شهید فهمیه سیاری، در ۶ آذر سال ۱۳۵۹ کوله‌بار سفرش را بست و به‌همراه یکی از یارانش، راهی شهر بانه شد تا بلکه بتواند با آموزش‌های صحیح دینی در راستای آگاهی بخشی به فرزندان مظلوم آن سرزمین، گام‌هایی را بردارد... ماشین در حال حرکت بود. همراهان اعلام کردند، نگران نباشید، کالیبر پنجاه پشت سرتان در حرکت است. فهمیه با تبسمی پر از معنا رو به دوستش کرد و تمثال حضرت امام را که همراه داشت، نشان داد و گفت: کالیبر هزار با ماست. تا او را داریم چه غم؟!... و شروع کرد به تلاوت آیاتی از قرآن. ناگهان ماشین را به رگبار بستند. راننده گفت: سرتان را ببرید پایین. فهمیه آرام سرش را پایین آورد. بعد از چند دقیقه متوجه شدم خون از روی تمثال امام راه افتاده بود. فهمیه تا آخرین لحظه شهادت، حتی ناله هم نکرده بود و با عکس امام که روی قلبش گذاشته بود به شهادت رسید... شهیده فهمیه سیاری به همراه سه بانوی دیگر که قصد سفر به شهر سقز را داشتند موقع عبور از منطقه دیواندره در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۵۹ ماشین حامل آنان مورد حمله قرار گرفت و به درجه شهادت نایل آمدند...

کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه  
خاطره ای از طلبة شهیده، فهمیه سیاری

سیاری  
فهمیه  
شهیده

زندگی بهشت شد


متولد ۱۳۳۸ در شیراز، خواهری جهادگر و سپاهی بود که قبل و بعد از شهادت برادرش، چنان پیرو مخلصی برای خط سرخ شهادت بود که در خانواده و بین نزدیکان نمونه و الگویی شده بود... پاشید بریم اینجا هوا خیلی سرده، یخ زدیم پاشید بریم. ساعت ده شب بود. مراسم دعای توسل تمام شده بود. موقعی که می خواستند سوار ماشین شوند صدای تک تیرهایی بگوش می رسید، نزدیک ماشین نسرین گفت: بچه ها شهادتین تون را بگید دلم شور می زنه... فاطمه سوار ماشین شد و گفت: توی تب می سوزی، انگار توی کوره هستی. دلشورت هم بخاطر همینه. ما که تب نداریم شهادتین را نمی گیم، فقط تو بگو نسرین جان. خنده روی لبها یخ زد همگی سوار ماشین شده بودند. نسرین کنار در نشسته بود و شهادتین را می گفت: که تیری شلیک شد. تیر درست به سرش اصابت کرد. همانجا که آرزو داشت و همانطور که استادش "مطهری" به شهادت رسیده بودند، شهید شد... شهیده نسرین افضل در مهاباد در اثر اصابت گلوله منافقان به شهادت رسید و در همان مسجد اباذر که مجلس ساده عروسی اش را برگزار کرده بودند، مجلس ختم برگزار شد. نسرین شهید شده بود.



کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه  
خاطره ای از شهیده، نسرین افضل

افضل  
نسرین  
شهیده

زندگی به شهادت



"خدایا؛ من از روشنی روز فرار کردم و به سیاهی شب پناه آوردم، به این امید که در پناه تو باشم و با تو درد دل کنم... مرا از تاریکی شب چه باک و ترس که سیاهی را در درون سینه ام دارم و در تاریکی شب می نشینم که در تاریکی، سیاهی قلبم را پاک کنی... خدایا؛ تو با بندگان نسبیة معامله می کنی و گفتی: ای بنده، تو عبادت کن، پاداشش نزد من است در قیامت. اما شیطان همیشه نقد معامله کرده با بندگان و می گوید: گناه کن و در عین حال مزه اش را به تو می چشانم...! پس خدا؛ برای خلاصی از این هوسها، تو مزه عبادتت را به من بچشان که بالاترین و شیرین ترین مزه هاست..."

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه  
قسمتی از مناجات طلبه شهید، محمود رضا استاد نظری

نظری  
استاد  
محمود رضا  
شهید

زندگی به سبک شهید

مادر بزرگ جنازه بچه را که سرد شده بود از گوشه حیاط برداشت. وارد اتاق شد. مادر بچه را از داخل بچه خارج کرد! او را زیر سینه قرار داد. اما هیچ اثری از حیات در مصطفی نبود. هر چه مادر تلاش کرد بی فایده بود. بچه هیچ تکانی نمی خورد! مادر بزرگ گفت: من مطمئنم این بچه مرده است! حال روحی همه ما بهم ریخته بود. خواستم از اتاق برم بیرون که یکدفعه مادر با گریه فریاد زد: مصطفی، مصطفی، بچه زنده است!...

لب های مصطفی آرام آرام تکان خورد! آهسته آهسته شروع به شیر خوردن کرد و سه ساعت شیر خورد. مو بر بدن ما راست شده بود. نمی توانم آن لحظه را ترسیم کنم. همه از خوشحالی اشک می ریختیم. از بیماری و تب هم خبری نبود. خدا عمری دوباره به برادرم داده بود... مصطفی برای عروسی اش علاوه بر میهمانان، یک کارت دعوت نیز برای حضرت زهرا (س) می نویسد و به ضریح حضرت معصومه (س) می اندازد، شب حضرت زهرا (س) را در خواب می بیند که به عروسی اش آمده، شهید ردانی پور به ایشان می گوید: خانم!... قصد مزاحمت نداشتم، فقط می خواستم احترام کنم. حضرت زهرا (س) پاسخ می دهند: مصطفی جان! ما اگر به مجالس شما نیائیم به کجا برویم؟....

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه  
برشی از زندگی روحانی شهید، مصطفی ردانی پور

زندگی  
مصطفی  
شهید

زندگی به سبک شهید

با وجود مشغله فراوان چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، هیچگاه ایشان مسجد را رها نکردند و معتقد بودند ارتباط مستقیم و چهره به چهره با مردم را تحت هر شرایطی باید حفظ کرد... در مسجد پای صحبت و درد دل مردم می‌نشستند و اگر احساس می‌کردند می‌توانند از مشکلی گره‌گشایی کنند، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کردند. اگر صحبت طولانی می‌شد و وقت‌شان هم اقتضا نمی‌کرد، آدرس منزل را می‌دادند و می‌گفتند برای ادامه صحبت و طرح مسایل و مشکلات به منزل بیایند... نهایت اهمیت را برای رفع مشکلات و دغدغه‌های مردم قائل بودند. یادم نمی‌رود یک روزایشان آمدند و گفتند: سقف منزل یک پیرزن دچار مشکل شده اما متأسفانه من الان، امکان حل مشکل او را ندارم. شما هدیه‌ای برای او بخرید که او بداند من به فکر او هستم... شهید شاه آبادی اهمیت بسیار زیادی برای "مسجد و نماز جماعت" قایل بودند، بطوری که حتی در جلسات مهم مملکتی که با حضور افراد برجسته انقلاب تشکیل می‌شد، قبل از اذان، جلسه را ترک می‌کرد و راهی مسجد میشد تا نماز جماعت را اقامه کند. می‌گفت: من اینقدر به مسجد و نماز جماعت اهمیت می‌دهم که حاضرم از آنطرف شهر بلند شوم و بیایم و نماز را بخوانم و دو باره به جلسه برگردم. می‌گفت: نماز جماعت یک سنگر است و روحانی باید در حال مبارزه، سنگر مسجد و مردمی بودن و... خودش را حفظ کند و هر چقدر هم که مسئولیت اجرایی داشته باشد نباید بعد از شادی و تبلیغی را که وظیفه اصلی اوست فراموش کند و صرفاً یک ماشین اجرایی شود...



کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر گاو  
راوی: همسر شهید

**شهید**

**مهدی شاه آبادی**

زندگی بهشتی شهید

حاج آقا وقتی وارد خانه شدند در همان ورودی منزل رو به برادر شهید کردند و با حالتی افسرده خاطرهای نقل کردند و فرمودند: به جز بنده و خادم مسجد، این شهید بزرگوار هم کلید مسجد را داشتند. بعد نفسی تازه کردند و فرمودند: من یک نیمه شب زودتر از ساعت نماز راهی مسجد شدم. به محض این‌که در را باز کردم دیدم شخصی در مسجد مشغول نماز است... "من دیدم یک جوان در حال سجده است، اما نه روی زمین! بلکه بین زمین و آسمان مشغول تسبیح حضرت حق است!... حاج آقا حقیقتش در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود ادامه دادند: من جلو رفتم و دیدم همین احمد آقا مشغول نماز است. بعد که نمازش تمام شد پیش من آمد و گفت: تا زنده‌ام به کسی حرفی نزنید...

کتاب زندگی به سبک شهدا  
برشی از زندگی شهید احمدعلی نیری

نیری  
احمد علی  
شهید

زندگی به سبک شهدا

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲



الله




"چند روز بود که شاد می‌دیدمش. با خودم گفتم شاید هدیه یا چیزی گیرش اومده ، که اینطور خوشحاله... اما وقتی علت شادی‌اش رو ازش پرسیدم ، گفت: تو نمی‌دونی پدرم به من چی گفت!... حرفی زد که انگار دنیا رو بهم بخشیده... بابام بهم گفت: من از تو راضی ام... وقتی پدرم از من راضی است، می‌خواهی خوشحال نباشم..."

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه  
خاطره‌ای از روحانی شهید محمدزمان ولی‌پور

ولی‌پور  
محمد زمان  
شهید

زندگی به سبک شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲



"خیلی به فکر مستضعفین بود؛ وقتی حقوق می‌گرفت به اندازه‌ی امرارِ معاشِ خانواده برمی‌داشت و بقیه رو صرف کمک به نیازمندان می‌کرد. بعد از اینکه نماینده‌ی مجلس شد، دوستش با دیدن زندگی ساده‌ی او گفت: آقای طیبی! اصلاً زندگی‌ات فرق نکرده؛ نه خانوات، نه لباست، نه وضع فرزندانت... حاج آقا در جوابش گفت: مگه من رفتم مجلس که به خودم برسم؟!... من رفتم تا برای مردم کار کنم..."

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه  
خاطره‌ای از زندگی روحانی شهید، محمد حسن طیبی

طیبی  
محمد حسن  
سکینه

زندگی به سبک شهدا

الله

طلبه شهید محسن آقاخانی، امام  
جماعت واحد تعاون بود. بهش  
می‌گفتند: حاج آقا، آقاخانی. روحیه  
عجیبی داشت. زیر آتیش سنگین  
عراق، شهداء رو منتقل می کرد  
عقب. تو شلمچه، در عملیات کربلای  
۵، توی همین رفت و آمد ها بود که  
گلوه مستقیم تانک سرش رو جدا  
کرد. چند قدمیش بودم... "هنوز تنم  
می لرزه وقتی یادم میاد!... از سر  
بریده شده اش صدا بلند شد:"  
«السلام علیک یا ابا عبدالله»

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه  
راوی: جواد علی گلی، هم‌رزم شهید

آقاخانی  
محسن  
شهید

زندگیا بیست شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۰۸۴۲

اللهم

دکتر چشمش را معاینه کرد. محسن ساکت بود، اصلاً نپرسید خوب می‌شوم یا نه؟ نپرسید می‌توانم دوباره ببینم یا نه؟ کار دکتر که تمام شد به دکتر گفت: ببخشید آقای دکتر، می‌تونم یه سؤال از شما بپرسم؟ دکتر با مهربانی گفت: بله پسر، بپرس. گفت آقای دکتر، مجاری اشک چشم من از بین نرفته؟ من می‌تونم دوباره با این چشم گریه کنم؟ دکتر با تعجب پرسید: پسر جان تو هنوز خیلی جوونی، برای چی این سؤال رو می‌پرسی؟ اصلاً برای چی می‌خوای گریه کنی؟ گفت: آقای دکتر، چشمی که نتونه برای امام حسین(ع) گریه بکنه به درد من نمی‌خوره... خواب امام حسین(ع) رو دیده بود. آقا بهش گفته بود: کارهات روبکن، این باردیگه بار آخره... یه سربند داده بود به یکی از رفقاش، گفته بود شهید که شدم ببندینش به سینه ام، آخه از آقا خواستم بی سر شهید شم. با چندتا از فرماندهان توی دیدگاه. گلوله ۱۲۰ خورده بود وسط شون. جنازه اش که اومد سربند رو بچه ها به سرش بستند... روی سربند نوشته بود: "أنا زائر الحسين"

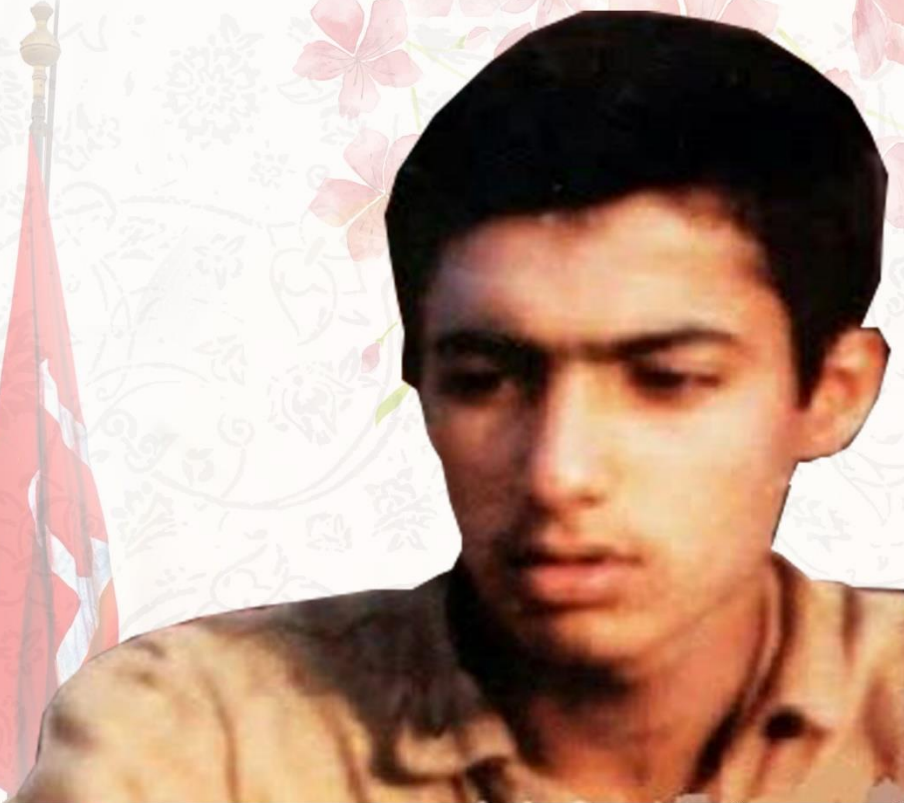
کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه  
برشی از زندگی طلبه شهید، محسن درودی

روروی  
حسین  
شهید

زندگی پیش شهید

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۰۸۴۲

الله



شهیدی که حاج قاسم سلیمانی به او، لقب سردار اروند داده بود

"طلبه شهید حسن یزدانی"، با صلاح دید فرماندهان به خاطر هوش بالا به عضویت "واحد اطلاعات عملیات لشکر ۴۱ ثارالله درآمد" و مسئول محورهای شناسایی مناطق عملیاتی شد. او به همراه دیگر هم‌رزم شهیدش، محمدحسین یوسف الهی در واحد اطلاعات عملیات لشکر ثارالله عملیات‌های شناسایی را بخوبی انجام می‌دادند. هم‌رزمانش می‌گویند وقتی در جلسات، موقعیت را تشریح می‌کرد، به قدری دقیق و سنجیده سخن می‌گفت که حاج قاسم سلیمانی فرمانده لشکر با قطع و یقین روی گزارش او کار را انجام می‌داد... چندی گذشت تا موعد اجرای عملیات مهم و بارزش والفجر ۸ در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ رسید، اما یک مانع بزرگ بر سر راه اجرای عملیات قرار داشت و آن هم خروشان بودن و تلاطم‌های بسیار امواج اروند رود بود. حسن به عنوان یک فرد باهوش و با درایت توانست تا با طراحی یک روش کاربردی ۳۰ بار از اروندرو عبور کند و خطوط دشمن را شناسایی کند. هدایت نیروهای خط شکن سعادت بزرگی بود و هرکسی از عهده اش بر نمی‌آمد. حسن یزدانی در شب عملیات والفجر ۸ با برادر متصدی توانست به عنوان اولین گروه خط شکن از اروند عبور کنند و خط دشمن با هدایت این عزیزان شکسته شد... او نخستین کسی است که به ساحل دشمن می‌رسد و به سوی رزمندگان نگاه می‌کند و فریاد می‌زند که **حضرت زهرا (س)** را دیدید که چگونه بچه‌های اسلام و قرآن را از امواج سهمگین نجات داد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

**شهید حسن یزدانی**

زندگی بهشتی

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

یا مهدی است ادرکن

الله

در روزی که قرار بود مجلس چهارم شورای اسلامی افتتاح شود، حجت الاسلام مرحوم سید علی اکبر ابوترابی روحانی آزاده، نیز نماینده مردم در همین مجلس بود، در راه برای رسیدن به مراسم افتتاحیه، برای لحظه‌ای جلو ورودی مجلس توقف می‌کند و خطاب به دوست همراهش می‌گوید: این در را ببین، اگر ما به وظیفه خود در قبال رأی مردم عمل نکنیم؛ این در برای ما دروازه جهنم خواهد شد... او همچنین در سال‌هایی که نماینده مجلس بود، گاهی عبایش را کنار پیاده روی ساختمان مجلس پهن می‌کرد و همان جا به درخواست مراجعین رسیدگی می‌کرد و در پاسخ به اعتراض‌هایی که می‌گفتند، این کار صورت خوبی ندارد، می‌فرمود: مسؤولان باید در کوچه و خیابان‌ها راه بیفتند و به وظایف شان عمل کنند... ای کاش ابوترابی نرفته بود، راز ماندگاری ابوترابی تنها به دلیل استقامت‌های ویژه اش در دوران اسارتش نیست. اخلاقی که او در برخورد با دشمنان و مخالفینش، ایرانی، عراقی، صلیبی و ... داشت باعث شد نامش در ذهن آنها نیز ماندگار شود. بیان نام او شاید برای برخی از آنها تداعی کننده نام " امام خمینی " باشد.

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه




ابوترابی  
سید علی اکبر

زندگی به سبک شهدا

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

بازار کت ادراکن



"خیلی به فکر مستضعفین بود؛ وقتی حقوق می‌گرفت به اندازه‌ی امرارِ معاشِ خانواده برمی‌داشت و بقیه رو صرف کمک به نیازمندان می‌کرد. بعد از اینکه نماینده‌ی مجلس شد، دوستش با دیدن زندگی ساده‌ی او گفت: آقای طیبی! اصلاً زندگی‌ات فرق نکرده؛ نه خانوات، نه لباست، نه وضع فرزندانت... حاج آقا در جوابش گفت: مگه من رفتم مجلس که به خودم برسم؟!... من رفتم تا برای مردم کار کنم..."

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه  
خاطره‌ای از زندگی روحانی شهید، محمد حسن طیبی

طیبی  
محمد حسن  
سکینه

زندگی به سبک شهدا



یک روز صبح بعد از نماز صبح و خواندن زیارت حضرت زهرا (س) وقتی می خواست برود، حسین پسرم گریه می کرد. عبدالله او را برد بیرون و برایش چیزی خرید و آرامش کرد. من گریه ام گرفت و گفتم: «تا کی ما باید این وضع رو داشته باشیم؟» گفت: «تا حالا صبر کردی، باز هم صبر کن، درست می شه.» گفتم: «من می دونم، شما برای شهادت زیاد دعا می کنی، اگه منو دوست داری، دعا کن با هم شهید بشیم، از شما که کم نمی شه.» گفت: «دنیا حالا حالاها با تو کار داره. گفتم: «بعد از شما سخت می گذرد.» گفت: «دنیا زندان مومن است.»

این اواخر می گفت: از خودم بدم می آید. خسته شدم از بس برای مجلس شهدا سخنرانی کرده ام. از وقتی آمده ام جبهه، ماه ها را می شمرم که سر سی ماه جواب و مزد کارهایم را از خدا بگیرم. همیشه می گفت: «من ۳۰ ماه در زندان، ۳۰ ماه در یاسوج، ۳۰ ماه در شیراز بودم و می دانم که ۳۰ ماه هم در جبهه هستم و باید بعد از آن، اجرم را از خدا بگیرم.» همان طور هم شد و عبدالله میثمی که مسئولیت دفتر نمایندگی امام در قرارگاه خاتم الانبیاء را به عهده داشت، در سحرگاه ۹ بهمن ۱۳۶۵، در شب دم عملیات کربلای ۵، از ناحیه سر مورد اصابت ترکش قرار گرفت و بعد از سه روز، در ۱۲ بهمن، همزمان با شهادت خانم فاطمه زهرا (س) به آرزوی دیرینه خود، «شهادت» رسید.


کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه  
راوی: همسر شهید میثمی

**شهید عبدالله میثمی**

زندگی به سبک شهدا

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲





در عملیات والفجر ۸ لازم بود که رزمندگان از اروندرود عبور کنند و با توجه به جذر و مد آب در شب، نیروهای غواص باید قبل از عملیات وارد عمل شده و منطقه را شناسایی کنند. علی به همراه دیگر غواصان در شب نخست عملیات، مصادف با ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ از آب گذشتند، و از موانع دیگری نظیر گل ولای، سیم خاردار و مین‌ها عبور کرده و کمین‌های دشمن را از بین برده بودند، به این ترتیب نخستین شب عملیات به خوبی انجام شد... در روز دوم عملیات یعنی ۲۳ بهمن، هواپیمای دشمن منطقه را شیمیایی کرد و علی عباس در حال وضو گرفتن مورد اصابت ترکش قرار گرفته و تا انتقال وی به بیمارستان به شهادت می‌رسند.

ایشان از مشهد به جبهه اعزام شد و به همین دلیل به اشتباه پیکرش بعد از شهادت به مشهد منتقل و به عنوان نخستین شهید دانشگاه علوم اسلامی رضوی توسط هم دانشگاهیان در حرم امام رضا (ع) طواف داده شد. یکی از دست‌نوشته‌های شهید قبل از اعزام به جبهه و شهادتش دقیقاً این بود، «ای کاش امام رضا (ع) را بار دیگر زیارت کنم» این یادداشت یا وصیت، ارادت ایشان به امام رضا (ع) را ثابت می‌کند. یکی از دوستانش بعدها تعریف کرد که در زمان دانشجویی اتاق شهید رو به روی گنبد امام رضا (ع) بود و هر شب رو به گنبد با امام صحبت می‌کردند... راوی برادر شهید

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

## شهید علی عباس حسین یور

زندگی بهشتی

یا هر کس ادرکن



ابراهیمی به زبانهای انگلیسی و عربی تسلط داشت و مکالمه عربی و انگلیسی را به طلاب آموزش می داد ضمن اینکه با زبان های فرانسوی، آلمانی و اسپانیولی در حد رفع نیاز آشنا بود. او در سال ۱۳۶۹ جهت تبلیغ دین اسلام به بوشهر مهاجرت کرد و از سال ۱۳۵۷ به همکاری سازمان مدارس خارج از کشور پرداخت. آنگاه برای مدتی مسئولیت امور حقوقی مرکز جهانی اهل بیت (ع) را پذیرفت. در سال ۱۳۸۱ به مدت دو سال به کشور گویان در آمریکای جنوبی رفت و با وجود مشکلات و شرایط خاص این کشور، فعالانه با سمت مدیریت در کالج مطالعات اسلامی امام محمد باقر (ع) به خدمت پرداخت. بارها مراکز وابسته به آمریکا و برخی فرق مخالف شیعه از فعالیت او در کالج ابراز نگرانی و ناراحتی کرده بودند... محمد حسن به همسرش (که همراه او در انجام این رسالت بود) می گفت: «اگر قرار است خون من برای امام حسین (ع) ریخته شود، بگذار در همین کشور بریزد.» ابراهیمی در ۱۴ فروردین سال ۱۳۸۳ در سن ۳۷ سالگی از مقابل کالج محل تدریس خود روده شد و ۳۵ روز بعد پیکر خون آلودش را با دستانی بسته در ۴۶ کیلومتری شهر یافتند. پیکر پاک او در شهر قم به خاک سپرده شد.

مقام معظم رهبری اینگونه در شهادت ابراهیمی، پیام دادند. «با تأسف و تأثر، از حادثه درگذشت دلخراش مجاهد جبهه تعلیم و تبلیغ حجت الاسلام آقای محمد حسن ابراهیمی اطلاع یافت. جنایتکارانی که دست خود را به خون این جوان باایمان و فداکار آلودند. وابسته به هر گروه و سازمان جاسوسی که باشند، با این جنایت خود ثابت کردند که اهریمنانی سنگدل و ضد دانش و روشنگری و ایمان اند.»

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

**شهید محمد حسن ابراهیمی**

زندگی بهشتی

خیلی امام رضایی بود. تقریباً همه کسانی که او را می شناختند، این را می دانستند. آنقدر زود دلش برای امامش تنگ می شد که هنوز عرق سفرش خشک نشده، دوباره راهی می شد. می گفت: "امام رضا(ع) خیلی به من عنایت داشته و کم لطفی است اگر به دیدارش نروم... " همیشه باب الجواد را برای ورود انتخاب می کرد... می گفت اگر اذن دخول خواندی و چشمت تر شد یعنی آقا قبولت کرده. مانند خیلی از بزرگان حرم را دور می زد و از پایین پاوارد حرم می شد. مدتی در صحن می نشست و با امام درد و دل می کرد. سفر کربلا را هم از امام رضا گرفته بود. موقع برگشت روی یکی از سنگ های حرم تاریخ سفر بعدی اش را می نوشت و امام هم هر دفعه ان را امضا می کرد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه  
خاطره ای از شهید مدافع حرم محمد پورهند

پورهند  
محمد  
شهید

زندگی بهشتی است

غم شهادت عبدالمهدی از یک طرف و بیماری و تب ریحانه نیز از یک طرف. هردو بردلم سنگینی می کرد. شب جمعه بود. به اباعبدالله (ع) توسل کردم و زیارت عاشورا خواندم. رو کردم به حرم و صحبت کردن با سالار شهیدان با گریه گفتم، من میدونم امشب شما با همه شهدا تو کربلا دور هم جمع هستید. من میدونم الان عبدالمهدی پیش شماست خودتون به عبدالمهدی بگید بیاد بچه اش رو شفا بده... چشمام رو بستم گریه می کردم و صلوات می فرستادم و همچنان مضطر بودم. درهمین حالات بود که یک عطر خوش در کل خانه ام پیچید. بیشتر از همه جا بچه ام و لباس هاش این عطر رو گرفته بودند. تمام خانه یک طرف ولی بچه ام بسیار این بوی خوش را میداد به طوری که او را به آغوش می کشیدم و از ته دل می بوییدمش... چیزی نگذشت که دیدم داره تب ریحانه پایین میاد. هر لحظه بهتر می شد تا این که کلا تبش پایین اومد و همون شب خوب شد. فردا تماس گرفتم خدمت یکی از علمای قم و این ماجرا را گفتم و از علت این عطر خوش سوال کردم. پاسخ این بود که چون شهدا در شب جمعه کربلا هستند و پیش اربابشون بودن عطر آنجا را با خودشون بهمراه آوردند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصرکاوه  
برشی از زندگی شهید مدافع حرم،  
عبدالمهدی کاظمی... راوی، همسر شهید



کاظمی  
عبدالمهدی  
شهید

زندگی بهشتی شهدا

تلفن بخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲

کتابخانه دیجیتال

بایگ دیجیتال

شہید حجت الاسلام سید محمد  
موسوی ناجی: توصیه من به  
جوانان این است کہ امروز شیعه در  
غربت بہ سر می برد و تحت فشار  
استکبار است، جهت رهایی از این  
مظلومیت برای فرج امام زمان عجل  
اللہ تعالی فرجہ دعا کنید کہ حتما  
فرج و گشایشی برای خودتان است  
و تا آن موقع پای اعتقادات خود  
بایستید و ہرگز تن بہ ذلت نہدید  
حتی اگر بہ قیمت جانتان باشد کہ  
جان ما عزیز تر از جان عزیز فاطمہ  
نیست...

کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه  
منبع: یادوار شہدای طلبہ و روحانی  
مدافع حرم، ص 84

ناجی  
موسوی  
محمد  
سید

شہید

زندگی بہ شہدای

یا مہر سبک ادرکن



مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا  
مَا عَاهَدُوا وَاللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ  
مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

روحانیان مجاهد و مردمی، شهیدان رمضان حرم رضوی  
محمد اصلانی و محمد صادق دارایی

## «شهادی خاص و خصوصی، امام رضا علیه السلام»

خوب می‌دانستند که باید سراغ چه کسی بروند، و بزرگترین خواسته زندگی خود را از چه کسی بخواهند... می‌دانستند همه خوبی و بدی آنها را هم که باهم جمع و تفریق کنند باز هم خیلی جای کار دارند، باید چقدر سالها بدون تا خواسته‌شان به حکم انصاف محقق شود، اما این را هم می‌دانستند که از خاندان کرم هیچ چیز بعید نیست. ارتباط شان با امام مهربانی‌ها، امام رئوف، امام رضا (ع) جور دیگری بود، جنس خواسته‌های شان هم متفاوت از بقیه، همه برای ماندن دعا و طلب حاجت می‌کردند ولی آنها برای رفتن با خدا و امام شان عهد و پیمان می‌بستند، تا اگر «راهی به سوی شهادت باز شد»، آنها هم نیز مسافران این مسیر باشند... و چه زیبا رضایت امام شان را جلب کردند، با دویدن و پی گیری کردن کار خلق خدا، آن هم بصورت جهادی، که اگر خلق خدا از ما راضی شود، ولی خدا هم نیز از ما حتما راضی میشود و به ما مدال زرین شهادت را اعطا میکند، همان کاری که «امام رضا (ع)» با دو روحانی بزرگوار کرد و شهادت را در خانه ی خودش به آنها هدیه کرد... کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

## شهیدان

محمد اصلانی  
محمد صادق دارایی

زندگی بی‌شهادت

بیا هم دست ادرکن



در روز حادثه، آرمان بدون هیچ سلاح و تجهیزاتاتی تنها با کوله پشتی مربوط به کتاب‌های حوزوی خودش به شهرک اکباتان رفت، برای دفاع از امنیت و ناموس مردم، چون او نمی‌توانست نسبت به این مسئله بی تفاوت باشد. در این حین با گروهی برخورد کردند که گویی او را از قبل شناسایی کرده بودند؛ آرمان قصد داشت از کنار آنها عبور کند ولی آنها او را به همین جرم که تیپ و ظاهر بسیجی داشت، او را می‌گیرند به باد کتک و شکنجه... وقتی کوله او را باز می‌کنند و می‌فهمند طلبه است، کتک‌ها شدیدتر می‌شود و او را روی زمین می‌کشند... مثل داعشی‌ها؛ از او خواستند به رهبر معظم انقلاب توهین کند، ولی او قبول نکرد. شهید آرمان علی‌وردی در اغتشاشات روز چهارشنبه ۴ آبان ۱۴۰۱ در شهرک اکباتان، از سوی ۷۰ نفر ربوده شد و بعد از بستن وی و ضرب‌وشتم شدید با ضربات متعدد چاقو، چوب، سنگ و.. سرانجام آرمان را کنار خیابان رها کردند و بعد از چند ساعت توسط بسیجیان پیدا می‌شود... آرمان را به بیمارستان منتقل می‌کنند، اما به دلیل شدت خون‌ریزی و آسیب‌های فراوان، سرانجام روز جمعه ۶ آبان به شهادت می‌رسد...  
کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه

شهید

آرمان علی وردی

زندگی پر از شهادت

یا مهندس ادرکن